



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۱۱/۱۵



دوکتور محمد اکبر یوسفی

ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت چهل و یکم و آخر)

یادداشت: تحریر این قسمت هم چنان، مانند آنچه که در سلسله مقالات قبلی ذکر شده است، پس از تاریخ ۲۰۱۲/۰۱/۰۲، انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تایی، و رفع سکنگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است

تثبیت سلطنت مطلقه میراثی در افغانستان، تحت هر نامی که ایجاد شده باشد، و هر نوع صفت ای که هواداران آن بخواهند به سیستم طبق دلخواه و حاکمیت آن تفویض نمایند، با حکومت «ملی»، «ملت گرایی» و «مفهوم « مدرن » کلمه، آنچه در اروپا افاده می شده است، و نحوه جدید حکومتداری برافه افتاده است، وجوه مشترک و مطابقت صریح نداشته و ندارد. قابل توجه است، که در مقایسه سیستم ها، باید زمان و محل در نظر گرفته شود. در قسمت های قبلی و با نقل از «گیلنر»، «ملت گرایی»، هم چنان با یک «حرکتی» تفهیم شده است، که فقط می تواند «**بمک** اصول تعریف گردد». درین اصول، اثرات احساس «ملی» را درک نموده، از امکان بروز «**خشم و غضب**»، در صورت عدم مراعات اصول و مشخصات هر یک از اجتماعات نیز حرف می زند، و تخلفات از «اصول» قبول شده را، جریحه دار شدن احساس می شناسد. بالعکس «رضایت» هم در جمله چنان احساس محسوب می گردد، که در صورت «تحقق اصول» تبارز می کند. آنچه باید مورد توجه قرار گیرد، آنست که در هر اجتماع، اصول می تواند متفاوت و مختص همان جامعه تعیین گردد، که از یک اجتماع تا اجتماع دیگر، فرق داشته می باشد. نقطه نسبتاً برجسته و حساسی را که «گیلنر» در جمله پرنسیپ های «ناسیونالیستی» (ملت گرایی) نام می برد، موضوع مرز های «سیاسی» یک «دولت» می داند، که ممکن همه «اعضای» ملت مورد نظر را «در بر» نداشته باشد. در جمله اشکال مختلف «جریحه دار شدن احساس»، مؤلف کتاب، یک شکل خاصی از جریحه دار ساختن «اصول ناسیونالیستی» نام می برد، و بر حسب برداشت او، «احساس ملی»، زمانی هم حساسیت خاص نشان می دهد، می گوید: «در وحدت سیاسی، وقتی حاکمیت در دست یک ملت است، نباید، مرز های «ایتنی» با مرز های سیاسی اصطکاک داشته باشد، بخصوص، در درون دولت مجاز نیست که هیچ یک مرز «ایتنی»، صاحب قدرت را از ساحه تحت حاکمیت آن جدا سازد – یک امکانی که در حال حاضر رسماً و شکلاً در فورمولبندی های پرنسیپ ها، شامل ساخته شده است.» (گیلنر ص ۸ / ۹). «گیلنر» در رابطه با مناسبات «ملت» و «دولت» بر تعریف معروف «مکس ویبر» (Max Weber)

که از "دولت" داشته است، و قبلاً هم از آن یادآوری بعمل آورده شده است، تأکید می‌کند. درین تعریف "مکس ویر" دولت را "مؤسسه اجتماعی می‌داند، که انحصار قدرت مشروع را در اختیار داشته باشد." البته مؤلف توضیحات استثنائی معقول خود را هم در باره وضعیت های گوناگون، داشته است، که تفصیل درینجا نمی‌گنجد. از جانب دیگر، مستحق بودن انحصار در قانون و قادر بودن و یا خواستن تطبیق آن، پدیده های متفاوت اند. این توضیحات و انکشافات تا حد بیشتر در جوامع اروپائی صدق می‌کند، نه در جامعه ما.

از نگاه « مرحله » انکشافی، موجودیت « بورژوازی » نیرومند را به حیث سازمانده « طبقه » مؤلد، در شرایط تطبیق مائین در پروسه تولید، وهم در توسعه شهرها و مرحله جدیدی از تمدن، حکم می‌نموده است. چنانچه دانشمندان، معترف اند که بخاطر صنعتی شدن جوامع، درین "پروسه"، قیمتی را به "ناسیونالیزم" پرداخته اند، درینجا با تکرار احسن بار دییگر از "گیلنر" نقل می‌کنیم که گفته است: " این ملت گرایی است که ملت را نخست بوجود می‌آورد، نه برعکس" هم چنان معتقد است، که ملت گرایی دستور و احکام مردم را انجام نمی‌دهد، بلکه در نقش صدور اوامر صنعتی "مدرن" (تجدد)، شمرده می‌شده است. ممکن کسانی هم باشند که با استعمال کلمه "ملی‌گرا"، در چنان افکاری غرق شوند، که گویا، جهان نوی را "اختراع کرده باشند. طبیعی است که جلو استعمال کلمه «ملت‌گرایی» یا «ناسیونالیزم» را هیچ کسی، گرفته نمی‌تواند. اما چنین احساس و تصور فردی در تحت نام "ملت‌گرایی" و سایر ارزش های کلتوری و "مذهبی" نمی‌تواند بحیث یک امر جبری قانونی و سیاسی، برای همه پذیرفته شود. طوری که بارها گفته شده است، هر اجتماع انسانی ارزش های کلتوری و فرهنگی خود را می‌داشته باشد. اعضای آزاد آن اجتماعات به هر ارزش کلتوری در هر وقت و زمان ای که نیاز داشته باشد و هم آزادانه بخواهد، خود از آن استفاده خواهد کرد. حاکمیت مشروع که در واقعیت امر، صلاحیت آن می‌تواند در یک کتگوری قوانین خلاصه گردد، در قدم اول پیروی از آن قوانین را بر هر فرد لازمی و حتمی می‌داند و کنترل تطبیق باز هم در اختیار "ارگان های" موظف قانونی سپرده می‌شود، نه آنکه هر کس خودش را با صلاحیت بداند و بدون داشتن صلاحیت قانونی، مدعی تطبیق قانون گردد.

در سیاست همیشه کلمات به ظاهر جذاب و مبهم، اما تخیل بر انگیز استعمال می‌گردد. خاصناً وقتی در یک جامعه، چنین یک اصطلاح، مختص برای آن جامعه تعریف نشده باشد، استعمال آن یک مفهوم مبهم و مغشوش را بخود می‌گیرد. برخی ها به ملت گرایی "بعنوان یک آیدیالوژی" و یا "دکترین" می‌نگرند، در حالی که هر دو مفهوم از جانب علمای معروف جهان رد شده است. کسانی که خود آنها را "ملی‌گرا" قلمداد می‌کنند، در حقیقت در یک تکلیف اندیشه قید مانده اند. نه خود آنها تعریف می‌توانند و نه هم قابلیت قبول نظرات معقول دیگران را از خود، نشان می‌دهند. "ملی" بودن، در صورتی که برای اجتماع "ملت" را تعریف کنیم، بمعنی آن نیست، که اتباع دارای یک طرز تفکر باشند. و یا افراد در کاربرد این کلمات، مستحق رهبری جامعه گردند. تاریخ نشان داده است، که سیاست های غیر "شفاف" و مشی های سیاسی غیر مشروع، فاجعه ببار آورده است. وقتی اگر، همه تعاریف متعدد، را که در این سلسله ذکر شده است، از نظر بگذرانیم، ممکن الهام گرفته بتوانیم، که پس مرکبات تشکیل "ملت" برای افغانستان امروزی ویران، بعد از طولانی ترین بحران چه خواهد بود؟ قبل ازین که درین مورد اظهار نظر صورت گرفته بتواند، این نویسنده معتقد است، که در باره "هویت ملی" در افغانستان، درین مدت بیش از چهل سال جنگ، نمی‌توان تعریفی را برای خود اجازه داد، که آنچه که در قوانین اساسی قبل از بحران، تعریف شده است، مغایر باشد. در اولین

قانون اساسی زمان سلطنت، تبعه افغان تعریف شده است و در قوانین بعدی هم، با کمی تغییر در فورمولبندی ها، تکرار شده است. یگانه مرجع قانونی دولت است، که چنین هویت را تعریف نموده است، همه اتباع در مراحل مختلف از طریق مراجع رسمی، در باره تعریف رسمی هویت، اطلاع یافته است. این امر قانونی، تابع احساس هر فرد تابع دولت حاکم، درین قلمرو نیست. این یک نسبیتی است، که هر فرد، با مشخصات فردی آنها، بحیث "تبعه" ثبت می گردد و همه، بطور مساوی مطابق قوانین دارای "حقوق" و "مکلفیت" استند. این نسبت نه "توصیفنامه" است و نه "تقیح نامه". یک نسبت معمول است، که هر دولت باید بتواند، اتباع آنرا، با "هویت" واحد و ثابت برای کشور های خارجی معرفی و هم در صورت لزوم مسئولیت آن اسنادی را که حاکمیت برای فرد داده است، بدوش داشته باشد در چنین یک نسبت قانون نگفته است، که هر تبعه افغان با "ثبت" این هویت و بخصوص، در صورتی که خود را در خارج، بحیث "افغان" ثبت می کند، باید یک "مدال افتخار" برایش اختصاص داده شود و یا آزادی و افتخار انجام هر عمل جرمی را هم داشته باشد؟ برای تمام حلقات "راسیستی" خبر داده می شود که در دنیای آینده، در مورد شناسایی هر فرد، مراجع معین با صلاحیت، ضرورت آنرا نخواهند داشت، تا از کسی بشنود که افغان است و یا افغان نیست؟ مسلمان است و یا مسلمان نیست؟ بلکه تشخیص های "بیومتریکی" یا "بایومیتریک" تثبیت خواهد کرد که شخص کیست. آیا گاهی بحیث مجرم و تخلف کار ثبت شده است، و یا نه؟ هر وقتی، اگر کسی می گوید که "افتخار می کنم که افغان استم"، چه می خواهد از خواننده و شنونده انتظار داشته باشد. این یعنی چه؟ مگر مردم ما و یا آگاهان خبر ندارند، که همه اتباع افغانستان، با هویت افغان یاد می شوند؟ بهمین ترتیب، اگر کسی گوید که "افغان نیستم". این هم برای یک تبعه داخلی و خارجی چه مفهوم انتقال می دهد؟ خودش را ممکن به کسانی معرفی کند، که نزد شنونده هیچ مطرح نباشد. اگر در برابر یک دفتر رسمی یک دولت اظهار کند، ممکن است ضرورت به تثبیت "هویت ملی" او باشد. برای دیگر انسان ها، جالب نیست. خلاصه این که، این نوع هویت ها، جز نسبت فرد با همان مکلفیت ها و حقوق معمول، که تبعه یک دولت تعریف شده و برای همه اتباع یکی است، چیز دیگری نیست. این نسبت نه کسی را از جرایم سبکدوش می سازد و نه هم کدام جرم به او نسبت داده می شود. در مورد امتیازات هم، همان تناسب صدق می کند. اما آنچه انسان از یک کلتور و فرهنگ از اجتماعی که در آن بزرگ شده است، به عنوان گنجینه، در ذهن ذخیره می کند. این نوع آگاهی، عادات، تصورات و مشخصاتی را هم بفرد می بخشد، که نزد هر فرد اهمیت دارد، اما نباید از آن، بنفع "راسیزم" استفاده شود. از نظر این نویسنده، پدیده دولت در مطابقت با تعریف "ایمانویل کانت" که در شماره های قبلی نیز ذکر شده است، معقول ترین تعریف خواهد بود. وقتی دولت را از دید او، جمعیت انسان ها دانسته شده است، که در یک قلمرو و در تحت یک حاکمیت، هیچ بیگانه بر آنها، جز خود آنها فرمانروائی، نداشته باشد. از دید این نویسنده که در باره "دولت" و رابطه آنرا با کلتور، فرهنگ و مذهب هم چنان موقف خود را بیان داشته است، که بر کلتور نمی توان دولت ساخت، بدین معنی که استفاده از کلتور را نمی توان جبری ساخت. البته هم دولت ها و هم اتباع آن، می توانند از کلتور آزادانه مستفید شود. اینرا هم می دانیم که آن دولت ساخت دست اجتماع، باید، فقط بر طبق قانون اداره گردد، و کلتور و فرهنگ، بمثابة گنجینه "باز" مورد استفاده آزاد هر فرد باشد، چنین یک جامعه، می تواند در صلح و همزیستی، پایدار، زندگی کنند. "البرت انشتاین" از خود یکسلسله مقوله ها، بجا مانده است، که اگر عمیقاً در مورد معنی و مفهوم هر یک ازین جملات ببیند بشیم، ممکن است، عاری از مفیدیت نباشد. او در یک زمان گفته است: «کسی که در زندگی معنی و مفهوم نمی بیند. نه تنها خوشبخت نیست، بلکه بندرت قادر

به قابلیت زندگی است.» او که یک "یهود" آلمانی بوده است و از جمله مخالفین "نژاد پرستی" در صف تعداد کثیری از فیلسوفان "یهودی" چون "کارل پوپر" شناخته شده است، که در رابطه با تمایلات انواع "راسیسم"، برداشت خودش را، در برخورد انسان ها، نسبت به شخصیت او، که به عنوان یک نابغه و مخترع شناخته شده بود، چنین بیان کرده است: **« هرگاه من با تینوری نسبت من، حق بجانب باشم، آلمان ها خواهند گفتند که من آلمانی هستم، و فرانسوی ها خواهند گفتند، که من شهروند جهان استم، اما اگر تینوری من غلط ثابت شود، فرانسوی ها خواهند گفتند که من آلمانی هستم و آلمانی ها خواهند گفتند، که من یهود هستم.»** (انتر نت)

در جایی دیگر در حالی که خود از جمله مخترعین در ساحة علم فزیک بشمار می رفت، نگرانی خودش را نسبت به، پیشرفت های تکنیک، چنین بیان داشته است: **«بیم از آن روزی دارم، که تکنالوژی از بشریت ما، پیشقدم شود. در جهان دیگر یک نسل فقط از انسان های احمق، سبک مغز و ساده وجود خواهند داشت.»**

اظهارات ذیل این مخترع را هم جالب یافته ایم، که ترجمه آنرا خدمت خوانندگان محترم تقدیم می داریم. در قدم اول یک جلب توجه به این علامت ∞ بی نهایت می خواهیم. در بحث روی مفهوم بی نهایت (ریاضی دانان و فزیکدانان با این سمبول یا علامت که با علامت + و - نیز در تحلیل ها، استعمال می گردد، در تحت شرایط و فرضیه های خاص، از نتایج محاسباتی، نتایج تقریبی، بدست می آورند.) "البرت انشتاین"، هم چنان که در رابطه "دین" با "علم" نیز می اندیشد، در یک زمان و در یکجا گفته است: **«علم بدون مذهب شل است و دین بدون علم کور است.»**

دو اظهار دیگر این مخترع را جالب یافته ایم، که ترجمه آنرا خدمت خوانندگان محترم تقدیم می کنیم: **« دو چیز بی نهایت است، یکی کیهان و دیگری حماقت انسانی، اما در مورد کیهان مطمئن نیستم.»** آنچه قابل توجه بوده می تواند، اینست که می گوید: **«جهان از جانب انسان های مضر و شریر تهدید نمی شود، بلکه از جانب آثانی تهدید می شود، که این شریرها را اجازه می دهند.»** مطلب کوتاه ولی پر محتوا، که در شرایط فعلی در جامعه بحرانی ما صدق می کند. ما هر روز و هر لحظه می شنویم که انسان های معلوم الحال در کشور ما، با چه وسعت حدسیات و تخیلات آنان را، با دروغ پراگنی و فریب، بفروش می رسانند. "البرت انشتاین" گفته است: **«"فانتازی" و تخیل از علم مهمتر است، زیرا علم محدود است.»**

در اروپا، زمانی از حکومت ملی، نام برده می شد که حاکمیت ملاکی بزرگ و یا « فیئودالیزم » سرکوب گردیده بود، در اروپا و شمال امریکا، « شهر نشینان » جدید جای گرفته بودند، که از قید « زمینداران بزرگ » رها یافته، با دریافت آموزش و سپری نمودن تعلیمات عامه، در امور اجتماعی، تولیدی و اداری، بحیث اتباع مساوی الحقوق، شناخته شده بودند.

بعد از اینکه از آدرس های مجموعه از دانشمندان علوم اجتماعی، تاریخ و فلسفه، فشرده مطالب و مفاهیم را در باره پدیده "ملت"، برای خوانندگان محترم، تقدیم نمودیم، یکبار تصادفاً، در ذهن تهیه کننده این سلسله خطور نموده است که آیا، "امانویل کانت" (متولد: ۲۲ اپریل ۱۷۲۴م، وفات ۱۲ فیروزی ۱۸۰۴م)، در توضیحات و افکار خود، کلمه "ملت" (Nation) را، بکار برده است، یا نه؟ جستجوی مختصر و گذرا تا این لحظه درین هفت جلد از آثار دیده نشد، البته کلمه معادل آن در زبان آلمانی، "فولک" (Volk) (مردم، خلق) ذکر شده است، که در ارتباط با مفاهیم دیگر،

مانند "مردم خدا"، "اتحادیه خلقها"، "مردم برگزیده"، "عقیده مردم" و "معلم مردم" ذکر شده است. ازینجا هم می توان نتیجه گرفت، که این اصطلاح "ملت"، بمفهوم امروزی، "جدید" است. چنانچه، گروپ اکثریت، آنرا پس از انقلاب فرانسه می دانند، که در شماره های قبلی مکرراً در مورد توضیحات مختصر داده شده است. "ایمانویل کانت" که از او به عنوان متفکری یاد می کنند، که نقطه عطفی را در فلسفه بوجود آورده است، با این جمله که گفته است: **"جرات داشته باش، فهم خودت را در خدمتت قرار بده"** که با این انگیزه، عصر "روشنگری" در "اروپا" به اوج آن، میرسد.

این فیلسوف معروف جهان معتقد بوده است که: **«قابلیتی که با عقل آن بین حق و باطل فرق کرده بتواند، در همه انسانها، فطری و ذاتی شناخته می شود.»** قریب ۲۰۰ سال قبل، این فیلسوف، با افکار خود، فلسفه را تغییر داد.

صرف نظر از همه مطالب ذکر شده، دیده شد که « هیئت تحقیقاتی » قیصر آلمان، بعد از سال نخست جنگ اول جهانی که الی ۱۹۱۸م جریان داشت و در بخش قبلی ذکر شد، با وجود انتظارات « مشروطه خواهان » امیر حبیب الله خان (سراج الملت) در تحت فشار « ویسرای برتانیه » در هند، با تدویر « لویه جرگه »، کاری کرد که «برتانیه» می خواست. دولت ملی در همچو وابستگی، نمی تواند ایجاد گردد. چنانچه در گزارش هیئت آلمانی که در شماره قبلی نیز آمده است چنین میخوانیم: **« در گزارش مفصلی که ازین مأموریت به چاپ رسیده است می خوانیم: هیئت . . . مدعی شده است که امیر یک سانتی متر هم بسوی مواضع آنها از خود حرکت نشان نداده است ».**

در اروپای آنوقت ضدیت ها، میان قشر های بالایی جامعه و موقف روشنفکران و آگاهان از صفوف مردم، آنقدر شدید نبوده است. ریفورم ها و جهش های براندازی قدرتها، نرم تر بوقوع پیوسته است. موجودیت افکار ریفورم طلب و هواداران علم و هنر در حلقات بالایی بعضی از جوامع اروپایی بیشتر بوده، همین عامل در جوامع آنها، پروسه «مدرنیزیشن» یا تجدد را تسریع بخشیده است. البته عوامل دیگر چون محیط جغرافیایی، منابع آبی فراوان، جنگلات بی سر و بی پا، که صنعت تولید کاغذ و سایر تولیدات هنری و چوبی را منجمله تسریع بخشید، نقش عمده بازی کرده است.

تولید کاغذ و چاپ کتب و مجلات و روزنامه ها، تغییرات بنیادی را، در جوامع بوجود آورد و آموزش علم را به هر فرد ممکن ساخت، بتدریج جامعه در مجموع از نفوذ حلقات معین دور محافل یا محور حاکم رها یافت. تراکم نیروهای جدید مؤلد در شهر ها، که توسط رهبران محافل آنها نیز رهبری می گردید، در محلات شهری بتدریج انسانهای تازه تعلیم دیده، که در تأمین احتیاجات حیاتی خود با دید روشنتر نسبت به آینده می نگرستند، در همه فعالیت های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اداری سهم می گردیدند.

بتدریج درین جوامع از وزن و فشار حلقات و محافل ممتاز سابق کاسته می شد. تجدد سریع و اختراعات که در بهبود اقتصاد و علم و فرهنگ یاری می رسانید، تبعه کشور را از موقف سابق که تنها، مناسبات «آمر» و «مادون» و یا «معتبر» و «انسان عادی» حاکم بود، از ریشه تغییر داد. مفهوم «ملت» «چهره کسب کرد.» «ملت گرایان» که در مراکز صنعت و اقتصاد فعال بودند، در تحکیم دولت های ملی آنها، بشدت پیشرفت نشان می دادند، که در سلسله های قبلی نیز در وقفه های مختلف روشنی انداخته شده است. آنچه درین بخش بطور نمونه کشور های اروپایی را از کشور های آسیایی و افریقایی متمایز می سازد، اینست که درین جوامع، درک از مفاهیم اقتصادی، حقوقی و فرهنگ و هنر و همچنان تا حدی موقف های همگون در برابر مذهب، فضای همبستگی بهتری را بین باشندگان بوجود آورده اند، از تجارب «امپراتوری های قبلی» «بنفع سیاست «ملی» خود ها کار گرفته اند.

طبیعتاً اختراع « ماشین » که در حقیقت تا همین امروز آنکشور ها، در بخش « نو هاو » (Know how) پیشقدم اند، در جمله همه «فکتورها»، در پروسه انکشاف اجتماعی و اقتصادی، تعیین کننده بوده است. ترجمه انجیل بزبان های مختلف ملی، در کشورهای اروپایی، منجمله در «انگلستان» بزبان « وهیل » و در آلمان بزبان آلمانی، قبل از انقلاب فرانسه، فرقه مذهبی « پروتستاننت » قد علم نموده، از صلاحیت و نفوذ « پیشوای کاتولیک » در روم کاسته شد. گروپ عیسویان غیر کاتولیک، علاوه از آنکه بزبان ملی خود، « کتاب مقدس » آنها را قرائت می نمودند و دیگر محتاج « راهبان » و « کشیشان » تقرر یافته از جانب « روم » نبوده اند. از جانب دیگر پادشاهان، از طریق صدور فرمان ها، به کلیساهای «پروتستاننت» اجازه دادند، تا «موعظه های» خود را هم به زبانهای ملی، اجرا نمایند. قاره آمریکا و استرالیا را باید از زاویه دیگری مطالعه نمود. موضوع ملت و جنبش های ملی درین قاره، نه با اروپا، نه با آسیا و افریقا زیاد همگونی نشان می دهد. با کشف قاره آمریکا و هجوم اروپایی ها در قدم اول، که دوران بغرنج «فروش بردگان» را توسط اروپائیان و نا بودی فرهنگ باشندگان بومی را با محور فزیک انسانها با خود داشته است، موضوعی است پیچیده که درین سلسله داخل نمی سازیم.

اما آنچه بطور مختصر قابل یاد آوری میدانیم، جنگهای داخلی در قلمرو کنونی اضلاع متحده امریکاست. درین ساحة وسیع گروپ های اجتماعی، از کشور های مختلف اروپایی، نخست دوران جنگ داخلی و بعد در تحت نام «امریکایی» یک محور اتحاد و یا «هویتی» را ایجاد نمودند. از همه زبان های متعدد، توانستند، از طریق انتخابات، یک زبان، یعنی زبان انگلیسی را بحیث زبان رسمی بپذیرند. منابع سرشار طبیعی، وسعت خاک، سواحل با ابحار، زراعت و صنعت، بخصوص استخراج نفت و گاز و میراث علمی - تخنیکی را که از اروپا با خود برده بودند، با عظمت بینظیر انکشاف دادند. یکی از « فکتور » های عمده « پیروزی » این کشور در قدم اول، امکانات اقتصادی و در عین زمان، بخشی از حقوق انسان، که اقل در شعار بنام « حقوق بشر » یاد میکنند، باوجود موجودیت حلقات «نژاد پرست» در جامعه، دیموکراسی نوع امریکایی توانست، قدم های پیشرفت سریع بردارد، که تفصیل درینجا نمی گنجد. اما آنچه که بعضاً از «ملت امریکا» یا «Our nation»، یعنی « ملت ما » یاد می کنند، در مقایسه با آنچه در اروپا از آن می فهمند، کاملاً مغایرت دارد.

در یک بخش گذشته، قسمتی از « ریفرمهای » امیر حبیب الله خان (سراج الملت) را ذکر نمودیم. اینکه می خواست، محصلان را جهت تحصیل بخارج بفرستد، وقوع جنگ اول جهانی، مانع اقدامات امیر گردید. . . بعد از مرگ وی پسرش شهزاده امان الله خان (عین الدله)، بر اریکه قدرت نشست.

در سالهای ختم جنگ اول جهانی و در تحت شرایط نوین بین المللی، سلطنت افغانستان به استقلال کشور نایل آمد. حلقات « معروف » به « مشروطه خواهان » توسط پادشاه جدید، در رأس امور دولتی گرفتند. مناسبات بین المللی بطور روز افزون توسعه می یافت. پادشاه نسبت به هریک از پادشاهان قبلی، در جهت تجدد « مدرنیزیش » تلاش نشان داد. اقدامات پراکنده در ساحات «انفراستروکتور»، عمدتاً بکمک بعضی از کشور های اروپایی، بطور مشخص آلمانها براه افتاد. تمایلات ریفرمیستی پادشاه را می توان از انجام سفر «طولانی» قریب شش ماهه به اروپا، بخصوص اقامت در آلمان، درک نمود.

عوامل اصلی سقوط او را هوا داران پادشاه، بیشتر بدوش « دشمنان » خارجی و داخلی، بار می کنند. اشتباهات پادشاه را بزبان نمی آورند. حقیقت نسبت به اینکه پادشاه، ازینجا و آنجا، ممکن معتقد شده باشد، که کشور را بسوی تجدد، بکشاند، ولی وقوع حوادث تلخ نشان داد، که با وجود دشمنان نشسته در کمین، پادشاه و حلقات دور و پیش او، در «واقعیاتی» اقل در یک چشم کور بوده اند. « نازدانگی های » شاهانه، نه تنها خود او و دوستان او را از پروسه بیرون راند، بلکه دهه های طولانی، نسل های بعدی را نیز، در دید روشن صدمه زد.

در طی دهه های طولانی، عده ای به آرمان، بعضی از ریفرمهای اوست. ولی برای نویسنده مطلب تا حدی تکانهنده است، زمانی که از شخصیت های آگاه جامعه می شنود که پادشاه، با اوامرش در باره پوشیدن « لباس اروپایی » و عوض « لنگی » کلاه « شیو »، طرح تبدیل روز رخصتی « جمعه » را بروز « یکشنبه »، « دور ساختن چادری از سر خانم ها توسط «چنگک» و از همه تعجب بر انگیز تر، « قرائت خطبه بعد از نماز جمعه بزبان پشتو»، آنها در یک جامعه اسلامی ای که، تا آنزمان، در جهان اسلام مشابه با جهان عیسویت، در ترجمه مکمل کتاب «مقدس»، یعنی «قرآن شریف»، تصمیم اتخاذ نگردیده بود. صرف نظر از سایر ادعاها و موضعگیری های پادشاه در رابطه با «پان اسلامیزم» و موضوع «خلافت»، همچو اقدامات پادشاه را، صاحب نظران بحیث دلایلی نام می برند که باعث کنار رفتن رهبران « مشروطه خواهان » و هواداران دور دربار پادشاه، چون «علامه محمود طرزی» وزیر امور خارجه و «خُسر امان الله خان» و سپهسالار محمد نادر خان وزیر حربیه، گردیده است. حال وقتی بر هر یک ازین چند نمونه محدود نظر می اندازیم، ممکن مشکلی در فهم مطلب رخ ندهد تا بدانیم که به نسبت مقاومت محافظه کاران و دسایس خارجی از یکطرف و ضعف حلقات حامی سیاست امان الله خان، رژیم او سقوط نمود و جلو تطبیق برنامه ها گرفته شد. به هر صورت تا همین مرحله، آنچه در اروپا، به عنوان پایه های مادی و اجتماعی «حکومت ملی»، که موجودیت بورژوازی مقتدر صنعتی را می طلبیده است، اثری از «ملت» و « ملت گرایی » وجود نداشته است، که قادر به پیشبرد « دیموکراسی » می بوده است. نیرو های استقلال طلب مربوط مرحله « قومی » انکشاف جامعه ما بوده است، که در سه جنگ با انگلیس بطور نمونه، حقیقت حضور خود را ثابت ساخته اند.

مطالعه آثار دانشمندان، بر درک درست از مفاهیمی چون «ملت»، «ملت گرایی» و «هویت ملی» پیچیدگی خاصی را نشان می دهد. فقط آن دانشمندی که به این مفاهیم از جهت تأریخی نگریسته اند و در تحلیل و ارزیابی آن، خود موقف «نیوترال» اختیار نموده اند، ممکن مشخصات معینی را در باره جمعیت های مختلف که در یک مرحله تأریخی نیرومند تر و در مرحله دیگر ضعیف تر بوده است، به این نتیجه رسیده اند، که در برخی از جوامع، تعریف ملت را بعضاً بر مرکبات «ایتنی» و «نژادی» تصور کرده اند، که با گذشت زمان، تعاریف قبلی، دیگر از مطابقت با وضعیت جدید، بیگانه شده است. آنچه در قریب همه کشور ها و جوامع معمول و ورد زبان می باشد، اصطلاح و مفهوم «هویت ملی» است. طوری که قبلاً نیز مکرراً ذکر شده است، این هویت ها هم چنان در جوامع مختلف، متفاوت در نظر گرفته می شود. اینرا هم می دانیم، که نه همه جوامع به عنوان «ملت»، با مشخصات واحد تعریف شده اند. اولاً وقتی با کلمه «ملت»، که در جملات قبلی از «گیلنر» حکایت شده است، که موضوع «احساس» را ذکر می کند، این احساس ها، هم می تواند، غیر دقیق باشد.

بهر صورت در همه اجتماعات، دولت ها، که در حال حاضر قریب همه در ترکیب "کثیرالایتنی" و "کثیرالادیان" بسر می برند، باز هم تجمع انسان ها در قلمرو ها تا حدی در برخی از گروپ ها، در تحت مفهوم "هویت ملی" باورها و تصورات معین مشترک، طرز برخورد با یکدیگر، نحوه زندگی و احساسات و غیره را در تحت نام "هویت" افاده می کنند، در حالی که در عصر حاضر عملاً این مفهوم هویت، در مناسبات، بسطج جهانی کاملاً، مختصر شده است. اکثراً یا هیچ مطرح نمی گردد، و اگر مطرح هم گردد، در قدم اول عمدتاً موضوع استعداد و توانائی فرد مطرح است، که در اجتماع، تا چه حد، عمل مفید برای خود و دیگران انجام داده می تواند. در مراجع رسمی فقط تابعیت شخص از کدام دولت، مطرح خواهد شد که با ذکر نام و تاریخ تولد خلاصه می گردد.

وقتی تعریف هویت ملی "افغان" را در اولین قانون اساسی زمان سلطنت از نظر می گذرانیم، محتوای آن، با برداشت و تعریف دانشمند معروف جهان "بیندیکت اندرسن" (Benedict Anderson) شباهت دارد. موصوف، چنین افاده می کند که "ملت ها"، "انجمن های تصویری و فرضی" اند، زیرا اعضای آن، بنابر "دلایل جدائی و دوری محیط، یکدیگر را شخصاً نمی شناسند، لیکن در کله های آنها، تصوراتی نقش بازی می کند، که تصور "ملت" آنها را، بمتابئه اعضای مرتبط در داخل اجتماع و هویت جمعی افاده می کند. "در مجموع تا حدی "هویت ملی" بصورت عموم بشکل شعور و احساس وابستگی در داخل یک اجتماع را مهر می خورد و در تحت مفهوم و علامت مقدماتی برای آن اجتماع، با کلمه "ملت" (Nation) قرار می گیرد. بناءً آن تعریف زمان سلطنت تا اکنون حفظ گردیده است. بار دیگر تأکید می گردد، که این نویسنده در چنین وضعیت بحرانی، این هویت، برای افغان ها، که در اولین قانون اساسی سلطنت تعریف شده است، بحیث تبعه از آن پیروی و اطاعت می کند. این هویت را موضوع بحث و معامله نمی داند.

فقط مراجع معادل با صلاحیت قانونی مردم افغانستان، صلاحیت تغییر آنرا خواهند داشت، نه افراد. برای این نویسنده همین هویت مناسب دانسته شده است، که در زمان سلطنت تعریف گردیده است. یکصد و شصت سال قبل از امروز، "فریدریش اینگلز" افغانها را با این صفت تعریف نموده است: «... افغان ها مردم شجاع، سرسخت و آزادی دوست اند...»

پایان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمتهای قبلی این مطلب و مطالب دیگر این نویسنده را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان (۴۱) و ختم
Yusufi_akbar_melat_graaii_dar_uropa_۴۱_paay.pdf